

□ خون ماندگار

ای خون ماندگار تو جاری در این غزل
نامت همیشه مطلع زیباترین غزل
دیشب در آستانه‌ی اشکم ورق زدم
دیوان سرخ عشق تو تا آخرین غزل
بعد از تو شاعران عروج تو مانده‌ایم
ای از تبار آینه، ای نازنین غزل
بعد از غروب چشم اهورائی‌ات گرفت
غمگین‌ترین نشانه به روی جبین، غزل
هر چند تا قبیله خورشید رفته‌ای
تقدیم می‌کنم به نگاهت همین غزل
• علی سهامی

□ مهمان ملانک

یک روز گذر کرد از این کوچه پر درد
مردی که برای دل ما آینه آورد
هرچند که بی تاب‌ترین مرد زمین بود
با داغ شهیدان شما حوصله می‌کرد
ای سبزترین فصل! مزن حرف جدایی
امروز بین باغ دلم بی تو شده زرد
دیروز حضور تو شفای دل ما بود
امروز چه پژمرده‌ام از داغ تو ای مرد!
هر چند که مهمان ملانک شدی، اما
ای سبز! به این باغ زمستان زده برگرد!

عبدالرحیم سعیدی‌راد

□ صبح نگاه

ورق ورق گل و گریه، نشست زیر نگاهت
که شور تازه بخواند، دوباره چشم سیاهت
دوباره عطر عجیبی، میان پنجره روید
درون کوچه رها شد، عبورگاه به گاهت
دوباره اشک وزید از نگاه منتظر من
دوباره شعله دمید از گلوی زخمی آهت
چه روزها که گذشتند بی حضور تو ای خوب!
نشسته‌ام به تمنّا، هنوز چشم به راحت
دلم گرفته از این شب، از این سیاهی قدیمی
شکوفه می‌دهد آیا دوباره صبح نگاهت
• حیدر منصوری

□ مثل طوفان

کیست این مردی که می‌پیچد زمین در بوی او
هفت اقلیم زمین در قبضه بازوی او
بال در بال ملائک می‌رود تا ناکجا
مثل طوفان می‌وزد در چشم‌های گیسوی او
نیمه شب از کوچه بال ملائک تا گذشت
کاروان چشم کم شد در خم ابروی او
آسمان آشفته از باران بال جبریل
می‌وزد اما نسیم عرش از هر موی او
پله پله تا ملاقات خدا رفت و خدا
پله آخر نهاد آینه رویاروی او
• عبدالجبار کاکایی

□ زخم‌های شعله‌ور

هنوز این کوچه‌ها، این کوچه‌ها بوی پدر دارد
نگاه روشن ما ریشه در بال سحر دارد
هنوز ای مهربان! در ماتمت صدبار جان من
نیستان در نیستان زخم‌های شعله‌ور دارد
نمی‌گویم تو پایان بهاری، بعد تو اما
بهار عیش ما لبخند از خون جگر دارد
مخواه از ما برادرها که یارت، مونس باشیم
عزیز مصر بودن - یوسف من! - دردسر دارد
دو روزی مهربانا زحمت ما را تحمل کن
می‌آید آنکه از درد تمام ما خبر دارد
• علیرضا قزوه

□ آیه‌های عشق

کوچه پر ز جنبش است، از صدای پای تو
امشب آسمان پر است، از گل صدای تو
دان سپید ماه، یاس می‌پراکند
شاخه‌ای برای من، یک سبد برای تو
ساحران کور را، صف به صف شکسته‌ای
نیل باز می‌شود، باز از عصای تو
رفته‌ای و باز هم، پر شکوفه شد زمین
از شکوفه‌های سرخ، جاری رد پای تو
قلب‌های یخ‌زده گرم می‌شوند باز
از نگاه روشن و گرمی صدای تو
رفته‌ای ولی هنوز می‌شود شنید باز
آیه‌های عشق را از سکوت جای تو

• حمیدرضا مجیدی آهویی

□ تا عرش خدا

خدایا! تمام مرا می‌برند
کجا می‌برندم، کجا می‌برند؟
چه پیش آمده‌ست آفتاب مرا؟
که بر شانه‌های عزا می‌برند
شگفتا که دریایی از نور را
چنین بر سر دست‌ها می‌برند
چه کردی که خاک تو را ای عزیز!
از این پس برای شفا می‌برند
چه کردی که اینگونه افلاکیان
تو را بر سر دست‌ها می‌برند
سزاواری ای گل که بر موج نور
ترا تا به عرش خدا می‌برند
• کاووس حسن لی